

به زیر پوستین مرگ ستایی و زندگی گریزی ما ایرانیان

بهنام اوحدی

ماهنامه فردوسی، ش ۶۴، اردیبهشت ۸۷

چکیده: آقای اوحدی علل فراگیری و شیوع ماتم و سوگ بین ملت ایران را بررسی و چهار عامل را ذکر می‌کنند که عبارتند از: مورد هجوم قرار گرفتن ایران در دوره‌های مختلف تاریخی، ویژگی‌های جغرافیایی و اقلیمی ایران، ساختار جمعیتی ایران و ساختار بیمار اقتصادی ایران. وی ورود اسلام به ایران را در کنار حمله مغولان قرار می‌دهد و از بابک خرم‌دین، ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفاری به عنوان دلاوران ایرانی یاد می‌کند که در صدد بازگرداندن شادی به ملت ایران بودند اما موفق به این کار نشدند.

سده‌ها است در این مرز پرگهر، ماتم و مویه ستی فراگیر شده است و دانشوران و اندیشمندان به این چشم پوشیدن بر زندگی و ستیزه‌جویی با جلوه‌های بنیادین زندگی (لذت و عیش و خوشی و شادی) عادت می‌کنند.

گورستان برایمان آرام‌کنده و آرام‌گاه است. و چه بسیار آرامستان برایمان سبزه زار دل‌گشای، سبزه به در نوروزیمان بوده است. شگفت‌انگیزتر، شتافتن شمار فراوانی در هنگام دگرگونی (لحظه تحویل) سال نو به این پایان‌گاه، به گورستان است. ما یگانه ملتی هستیم که این اندازه شور مرگ و اشتیاق نابودی داریم و چه فراوان آشکارا پرشتاب و بی‌درنگ از آغوش سرخ فام زندگی به سوی چنگال سیاه مرگ می‌تازیم.

ستایش‌گر مرگیم و ادای زندگی بازنده‌گی بر چهره و قامت استوار می‌داریم. آیین کفن و

بازتاب انبیشه ۹۹
به زیر
پوستین
مرگ‌ستایی و
زندگی‌گریزی
ما ایرانیان

دفعمان را گسترده‌تر و گرانمایه‌تر از جشن پیوند زناشویی هامان برپا می‌داریم و می‌پسندیم. این همه پاس داشت شور مرگ و اشتیاق نابودی به جای شور زندگی و زیست مایه از کجا سرچشمه گرفته است؟؟؟

پرداختن به این مبحث بنیادین و راه‌بردی خود فرصتی ویژه و فراغتی فراخ می‌خواهد، اما پذیرفته‌ام تا نوشتاری از نگاه و اندیشه خود فراهم آورم. پس اکنون چکیده‌های کوتاه از آن چالش را مانده‌گار می‌سازم، باشد نگرشی نوین به ژرفای چیستی و خرابی «مرگ‌ستایی و زندگی‌گریزی ما ایرانیان» پدید آورد. یکی از مهم‌ترین دلایل چیره‌گی اندوه و غم بر اجتماع سوگوار ایرانیان، فرودست و فرومایه داشته شدن (تحقیر) مکرر و مداوم این مردمان است. تحقیری که در پی «تجاوز»های پیاپی پدید آمده است. تجاوزی که تنها دامان مرز و میهن را لکه‌دار و آلوده ننموده و گریبان و میان‌دختر و پسر و زن و مرد فرو کوفته و به زیر کشیده رانیز بسته است. در این میان، جنگ‌های پسر شمار هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بی‌اثر نبوده‌اند، اما فرو داشته شدن (تحقیر) سترگ بنیادین از دو یورش عرب و مغول پدید آمد. عرب با وعده و ادعای عدالت و بانگ برادری و برابری آمد اما شعار، شعور و اشاعه نیافت. سخن سوی گزاف گذاشت و ادعا در عمل اخته شد.

ایرانی بیگانه بازبان و واژگان تازی، «عجم (گنگ)» خوانده شد تا در سایه پرداخت جزیه و پیش‌کش اشغال، «موالی (مالیات‌دهنده)» نام و نشان ستاند و جایگاهی نه برادر و برابر، که فروتر از اسب و اشتر بادیه‌نشین یورش به کام و فیروز سودا یابد. در پی این یورش، تنها تاج و تخت و فرش تیسفون، و آیین و ایوان مداین به تاراج نرفت؛ فرهنگ و هویت ملی مان نیز در آتش کتاب‌سوزی و کتابخانه‌افروزی دود شد.

ایرانیان بارها به شورش دست یازیدند بلکه گره از کار و فرجامشان گشوده شود که نشد. هر بار شورش با خیانت خودی فرو نشانده شد. سوگواری، ماتم‌پروری و اندوه‌پرستی در ژرفای نهاد ناخودآگاه و نیمه خودآگاهمان نشست و استوار گشت.

روان جمعی ایرانیان (نه فقط در نهاد ناخودآگاه، که در ذهن خودآگاه) همچون کهنه دملی دیرپا و چرکین هر بار گرفتار گنبدیده‌گی تاریخی شد تا حریر پوسیده و پاره به دست و دامان درویش شیخ صفی اردبیلی افتاد. باختر دوره دانایی و روشن‌گری آغاز نمود و ایران و ایرانی به مرداب نادانی و گنداب اسطوره‌پروری و خرافه‌پردازی پا نهاد. شاهان درویش پیشینه صفوی به جای آن‌که شاهنشاهی‌ای بر بنیاد دانایی و اندیشه نیکو استوار دارند، با ابله‌ی و

کوته‌بینی‌ای وصف‌ناشدنی پایداری و ماندگاری خویش در گسترش نادانی و خرافه و افسانه و سفسطه جستند و تحقیر مقدس را بنیانی تازه‌تر و نیرومندتر بخشیدند و گسترش و فراگیری مویه و ماتم و سوگواری و دل‌مردگی را راهبرد بنیادین خود گزیدند. عیش و خوشی و شور و زندگی نقد زمینی و این جهانی هم‌پایه و هم‌سنگ بی‌مایه‌ترین و ناچیزترین آفریده‌ها شد و نیاز غریزی به لذت و شادکامی و جنبش و پویش به آسمان و آن جهان نسیه داده شد. هر جا سخن از خوشی بر زبان رفت، آتش دوزخ به یاد آورده شد و «لذت» همزاد «گناه» گشت.

خواجه در پی فرونشاندن آتش شهوت و دگر آزاری خود، پس از شاه اسماعیل و نادر سراسر ایران در چنگ گرفت و یکپارچه نمود، اما جانشینانی از خود باقی گذاشت تا عقب‌ماندگی آمیزشی و پرهیزگوارشی او را قضا نمایند و فرومایه‌گی را با خودکامه‌گی جبران کنند. این‌گونه اجتماع همیشه سوگوار ایرانیان مرگ و ماتم و مویه‌ستای، آماده تحقیری دوباره شد.

روس آمد و دو گوش ایران از پیکر برکند و برکف خویش گرفت و با خود برد. روس رنسانس آزموده، ایرانیان در تاریکی و تباهی و تیره‌ورزی خفته را خفت داد. تحقیر بار دیگر مکرر شد. دو گوش سرزمین در دو جنگ ساده و آسان از دست رفت. آن هنگام هم که دوره رنسانس و روشن‌گری و دانایی در این سرزمین با انقلاب مشروطه آغاز شد، استبداد صغیر با پشتوانه و نیروی قزاقان روس آن را به توپ بست و تحقیر ملی بار دیگر از سوی خودی و ناخودی تکرار شد.

دوره روشن‌گری و تجدد با سقوط قاجار شتاب گرفت، اما خودکامه‌گی رضا شاهی هر چند احساس امنیت اجتماعی و فرهنگ شادی‌خواهی را با خود به همراه آورد، اما بر درد فرومایه‌گی و تحقیر چاره‌ن ساخت و هراس و دلهره و تردید و تشویش را نیز به آن افزود. ایران هنوز از هراس‌ها و دلهره‌های جنگ جهانی نخست آسوده نشده بود که جنگ جهانی دوم آغاز شد و برای ایران نیز آشوب و تنش با خود به همراه آورد. ارتش نیرومند شاه مقتدر در برابر سپاه انگلستان و شوروی در زمانی اندک از هم فرو پاشید. اشغال ایران از سوی متفقین و تبعید آسان و بی‌دردسر شاه تحقیر را بار دیگر در ذهن جمعی ایرانیان در آستانه تجدد یادآور نمود. اما فرو داشتن و تحقیر ملت تنها از سوی بیگانه رخ نداده است. حاکمان نیز سده‌ها است حکومت بر داغ و درفش و زندان و شکنجه استوار ساخته‌اند و بر زورگویی

و سرکوب اصرار و تکرار ورزیده‌اند. و این تیره‌ورزی فقط ارمان کارکرد نظام چیره نبوده است. گریز خود ملت از آزادی و اختیار نیز در این بدبختی سهم سترگی داشته است. ما ملت تنها مرگ راستایش‌گر نبوده و نیستیم. ما پرستش‌گر جبر و سرنوشت و تقدیر و قسمت و فال و طالع و قرعه نیز هستیم. آزادی و اختیار برایمان یادآور دلهره و هراس بوده و هست. ما ایرانیان خود را در بند و اسیر تقدیر و زنجیر می‌خواهیم.

دشواری‌های اقلیمی سرزمین گنج‌های پنهان

کردار و گفتار (نیک و بد) از پندار سرچشمه می‌گیرند و پندارها در اقلیم آدمی زاده و استوار می‌شوند. اقلیم بر خلق و سرشت و منش آدمی اثرهای بسیار دارد. یک گواه در این ادعا، ناهمگونی‌های اُخلق و شخصیت مردمان سرزمین‌های دور از یکدیگر است. حتی در یک کشور پهناور نیز ناهمگونی‌ها هویدا هستند. ویژگی‌های مردم ترکیه در سواحل مدیترانه با هم‌میهنانشان در کناره دریای سیاه و کوه‌پایه‌های آناتولی تفاوت دارد. در میهن خودمان نیز همین واقعیت نمایان است. گواه آن نیز الگوی ناهمگون سوء مصرف مواد (الکل و افیون) می‌باشد. در کناره‌های سرسبز شمال سلیقه در الکل جسته می‌شود؛ اما اهل مواد درون و پیرامون کویر رو به افیون دارند.

ایران سرزمینی است که بدجایی گرفتار آمده است. میان کشورها و مردمانی که هر یک تیره‌ورزی‌ها و نگون‌بختی‌های فراوان دارند. خشکی اقلیم ایران خود مشکلی بنیادین است. ایران سرزمین دشت‌های گسترده‌ای بی‌دیم و کویرهای پهناور خشک و شور است. اجاق این خاک‌کور است. در خاک خشک، آرزوها بر نمی‌کشند و رویاها نمی‌رویند. اجتماع ایالاتی سنتی ایران ساختاری دام‌پروری و نیمه‌کشاورزی داشته است که اکنون آن نیز، در پای سفره و سامانه نفتی، آهسته و آسان از دست می‌رود. برای چنین اجتماعی، آب و باران مایه سرسبزی و شکوفایی است. در این سرزمین آب همواره سرچشمه شادی بوده است و بی‌آبی مایه مشکلات معیشتی و مصیبت‌های زندگی. اقلیم خشک، غم و اندوه به بار می‌آورد و خاک بی‌آب، ناکامی و شکست. ناچیزی باران، نی‌چوپان را غمگین و روان مردم را افسرده می‌سازد. با باران دشت‌ها سرشار می‌شوند و بی‌آن، زمین تهی و برهنه و حسرت‌آفرین می‌ماند.

ساختار اجتماعی و بافت جمعیتی ایران

تا پیش از دوره رضا شاه و یکجانشینی عشایر، اجتماع ما ایلیاتی و عشیره‌ای بوده است که

هنوز هم آثار و پیامدهای آن در پندار و کردار و گفتار و سرشت و منش مان نمایان و گاه پنهان است. یک جانشین نبودن، آرامش و ثبات از سرشت و منش و خلق و کردار آدمی می‌ستاند؛ چراکه کوچ با مرگ و میر دام و نوزاد و زائو و خردسال و کهن سال همبسته و همراه بوده است.

ساختار بیمار اقتصادی ایران

اقتصاد ایران تا دوران صفویه بر پایه دام‌داری و در اندک جاها کشاورزی بوده است. از صفویه به بعد با رشد فئودالیسم، کشاورزی رشد بیشتر پیدا می‌کند. این امر در دوران قاجار فراز می‌یابد اما هم‌زمان رابطه دو سویه ارباب - رعیت به بدترین شیوه ممکن در ایران رایج می‌شود. در چنین ساختاری از دست رفتن «آرامش» و «امنیت» تنها برای رعیت نبوده است؛ ارباب نیز همواره در آستانه مصادره اموال و از دست دادن جان و ناموس قرار داشته است. او با یاری هوش می‌بایست هنر باقی ماندن اربابی اش را بیاموزد. هنری که راز و رمزش در هنر چاپلوسی و چانه‌زنی و ناراستی با فرستادگان والی و فرماندار بوده است. در ایران همواره فشار از بالا بوده و به چانه‌زنی در پایین انجامیده است. «مصادره» میراث تاریخی مان است. و در این میراث تاریخی رازی است. «مصادره» نه برای تنبیه، که برای تحقیر و مرگ انجام شده است. در مصادره، «هویت» فردی و خانوادگی پدید آمده در دهه‌ها و سده‌ها به یک باره از دست می‌رود. درست همانند فرآیند مرگ. انجام «مصادره»، اشاعه فرهنگ «مرگ» است چرا که مصادره اموال همان خود مرگ است. و این میراث تاریخی سده‌ها است که آرامش خانوادگی و امنیت اجتماعی از ایرانیان ربوده است تا کسی جز «سلطان» را سودای رشد و پیشرفت نماند؛ سلطانی که همیشه «سایه خداوند» است!

● اشاره

حسین عبدالحمیدی

متأسفانه مطالب مقاله آقای اوحدی بر واقعیات تاریخی مبتنی نیست، هر چند با قلمی شیوا و روان ارائه شده است. در این راستا نکاتی ذکر می‌گردد:

۱. در مقاله مفهوم‌شناسی انجام نشده و مراد از سوگ و ماتم مذموم و شادی و سرور مطلوب تبیین نشده است. اگر مراد ایشان فقط بزرگداشت‌هایی است که در ایران از طرف بازماندگان برای کسانی که از دنیا رفته‌اند انجام می‌شود، این منحصر به مردم ایران نیست. ثانیاً این امر مطابق باورهای دینی انجام می‌شود. و به نوعی اظهار عواطف و سپاس‌گزاری از متوفا است. ثالثاً میزان رابطه این نوع سوگ و ماتم‌ها با عوامل مذکور در

مقاله روشن نشده است درحالی که می توان رابطه این عوامل با مراسم بزرگداشت ها در ایران را مردود دانست.

اگر علاوه بر بزرگداشت های افراد معمولی، بزرگداشت اولیای الهی از جمله حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز مدنظر مؤلف باشد، بی اساس بودن استدلال ایشان آشکارتر است. زیرا عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام منحصر به ایران نیست و در بین چهار صد میلیون شیعه در جهان، مراسم عاشورا برگزار می شود و ارتباطی با مورد حمله قرار گرفتن ایران توسط بیگانگان ندارد.

۲. اشکال دیگر در مورد عدم تبیین صحیح مفهوم شادی و غم است. ایشان روشن نکرده اند کدام شادی و سرور در بین ایرانیان نیست. اگر مقصود شادی ها و بدمستی های نامشروعی است که اهل فرنگ دارند، اساساً با مبانی دینی و اعتقادی مردم ایران سازگار نیست و اگر مقصود شادی و سرور صحیح و مشروع باشد که در بین ایرانیان به طور گسترده وجود دارد و جزو واقعیت های اجتماعی ایران به شمار می رود.

۳. قرار دادن حمله مغول در ردیف ورود اسلام به ایران کاری غیرعلمی است. ورود اسلام به ایران که با استقبال مردم ایران مواجه شد، برکاتی را برای ایرانیان به همراه داشت که تاریخ به خوبی آنها را ثبت کرده است؛ درحالی که حمله مغول ها به ایران چیزی جز ایجاد شهرهای سوخته و نابودی به دنبال نداشت.

مسأله کتاب سوزی و کتابخانه افروزی یک دروغ تاریخی می باشد که از طرف مخالفان اسلام مطرح شده است. اگر نویسنده می تواند به عنوان یک مورخ منصف در منابع تاریخ بگردد و آدرس این کتابخانه ها را پیدا و محل آن کتابخانه ها را ذکر کند، کلی گویی و شاعرانه سخن گفتن در مسایل تاریخی کاری غیرعلمی است.

۴. نویسنده مقاله از بابک خرم دین و مظلومیت او و دخترش یاد کرده و او را در ردیف ابومسلم خراسانی قرار داده است، درحالی که اگر ایشان به پرونده بابک مراجعه می کرد چنین مطلبی را اظهار نمی کردند. اولاً او انسان فاسدی بود که تاریخ بخشی از فساد او را آشکار ساخته است تنها در این گزارش که در الکامل فی التاریخ آمده است تأمل کنید. ابن اسیر می نویسد: وقتی بابک می خواست به ارمستان فرار کند به او گفته شد هر جا بروی خانه خودت می باشی، چه بسا تو زن ها و دخترهای زیادی را آبهستن کرده ای و از بسیاری از آنان بچه داری.

ثانیاً بابک خرم نهضت دینی ضداسلامی را رهبری می کرد که توسط دلاوران مسلمان ایرانی سرکوب شد. درحالی که در قیام ابومسلم و ایرانیان سخن از تساوی انسان ها است و نهضتی است بر ضد مظلوم و تبعیضات امویان. او و داعیان دیگر عباسیان مردم را به عدالت دعوت می کردند و به «الرضی من آل محمد علیهم السلام» فرا می خواندند. پرچمی که برای مردم خراسان از طرف صاحب دعوت (که نامش مخفی نگه داشته می شد) رسید، سیاه بود

بازتاب انبیشه ۹۹

به زیر
پوستین
مرگ ستایی و
زندگی گریزی
ما ایرانیان

و آیه مبارکه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» بر آن نوشته بود. در آغاز نهضت ابومسلم نام عباسیان در میان نبود، بلکه نام اسلام و قرآن و اهل بیت علیهم السلام و مساوات اسلامی و عدالت مطرح بود. بدون شک مقایسهٔ این نهضت با قیامی که با انگیزهٔ شعوبی‌گری بر ضد اسلام انجام گرفت کاری نادرست است. به نظر می‌رسد در مجموع این مقاله جز تحقیر ملت ایران و ایجاد روحیهٔ یأس و ناامیدی در نسل جدید پیامی ندارد. و شایسته بود نویسنده محترم به جای شمردن موارد مغلوب شدن ایرانیان در برابر دشمنانش، قهرمانی‌ها و پیروزی‌ها را بیان می‌کرد و به جای ذکر مشکلات اقلیمی و جغرافیایی به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های فراوان کشور می‌پرداخت. تا نسل فرهیخته ما با افتخار به گذشته خود و با استفاده از توانمندی‌های کشور، گره‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را حل کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی